

پیش‌خواب

به بهانه انتشار اثر تاریخی – پژوهشی «صخره سخت»

نظام اسلامی و دغدغه امنیت

■ شاهد توحیدی



سخن از پیدایش و چند و چون ساختارهای امنیتی نظام اسلامی از جمله عرصه‌های ناگشوده در مباحث تاریخ انقلاب اسلامی است این عرصه به دلیل ماهیت خطیر آن و حساسیت‌های موجود، کمتر در معرض تحلیل و بررسی قرار گرفته و تنها اثری معدود در این باره منتشر شده‌است.اثر تاریخی «پژوهشی «صخره سخت»بررسی پرونده‌های امنیتی در نظام اسلامی» در زمره این طیف آثاری است که به علاقه‌مندان عرضه شده‌است. محمدحسن روزی‌طلب در دیپاچه این پژوهش آورده است: «حفاظت از انقلاب اسلامی از همان ساعات ابتدایی پس از تسخیر یادگان‌ها و پاسگاه‌ها در عصر ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به دغدغه اصلی انقلابی‌ها تبدیل شد؛انقلابی‌ها که سران کشورهای غربی که در گوادلوپ گرد هم آمده بودند نمی‌توانستند تبعات آن را تحلیل کنند. سران حزب کمونیست شوروی نیز گرچه امید فراوانی به حزب توده و چریک‌های فدایی خلق داشتند، اما سرویس‌های اطلاعاتی آنان این جمع‌بندی را که رهبر انقلاب اسلامی و مشاور ارشدش مرتضی مطهری مخالفتی به سختی «نه غربی» با مارکسیست‌های حاکم بر مسکو دارد، به آنها اعلام کرده بود. از سوی دیگر سلطنت‌طلبان و افسران ارشد رژیم پهلوی گرچه در امواج سهمگین مردمی مضطل و سرگردان شده بودند، اما وجود شبکه‌های مسلح و میلیون‌ها دلار پول سبب شده بود تا انقلابیون آنها را دشمن بالفعل انقلاب تاز به ثمر رسیده بدانند. گروهک‌های چند ده نفره نیز در بدو پیروزی انقلاب توانسته بودند با استفاده از خروش مردم و نابودی ساختار نظامی به جذب نیروهای پاکبخته واتبان کردن اسلحه اقدام کنند. گروه فرقان شاخص‌ترین این گروه‌ها بود. نیروهای مذهبی که گرداگرد امام خمینی جمع شده بودند، روایت‌های عجیبی از برخورد با سازمان مجاهدین داشتند و حتی تاریخ پر از انقلاب در ۱۲ بهمن، مسئله حفاظت از



امام خمینی مطرح شد. دو گروه چشم در چشم هم به خطرات زندان اولین فکر می‌کردند. اعضای خط امام اجازه ندادند مجاهدین خلق گرداگرد امام خمینی حلقه زبند. استاد شه مطهری در تماس با پارسی به سید احمد خمینی گفت: «اگر مجاهدین خلق باشند ما نیستیم!» در ادامه دغدغه نسبت به گسترش این سازمان سبب انتلاف گروه‌های هفت‌گانه‌ای شد که تقریباً تنها وجه اشتراکشان مخالفت و دشمنی با سازمان مجاهدین خلق بود. به هر روی انقلابیون در بدو پیروزی دریافته بودند نیازمند نیروی نظامی منظمی برای برقراری نظم، یک گارد انقلاب برای بحران‌های منطقه‌ای و شهری و یک سازمان اطلاعات حداقلی برای تمشیت امور ضد جاسوسی و نگهداری و بازیابی اسناد به جا مانده از ساواک هستند، اما تشتت فراوان انقلابیون که در آنها از ابراهیم یزدی تا محمد منتظری یافت می‌شد، سبب شد تا تشکیل و رانندگی همین نهادهای انقلابی ضروری موجب بحران‌های بزرگی شوند. از نسوی دیگر سرنوشته ارتش که مهم‌ترین منبع مشروعیت رژیم گذشته بود نیز به محل بحث و درگیری نیروهای مؤثر در انقلاب تبدیل شده و اتفاقاً چند روزی از پیروزی نگذشته بود که درگیری ارتش باجنزیم‌طلبان در سرسندج به نتلسانه‌ای برای سخت بودن کار حفظ نظام تبدیل شد». مؤلف در بخشی دیگر از دیپاچه خود بر این اثر،دربرساره محتوای این کتاب آورده است:

«آنچه در اثر «صخره سخت» می‌خوانید روایتی از نقش‌آفرینان تأسیسگر نهادهای امنیتی در انقلاب اسلامی است.در این روایت‌ها تلاش شده‌است وچچه پاسدار و ارتشی در پاسداشت تمامیت ارضی ایران اسلامی نیازمند ده‌جا جلد کتاب است.

پس از کتاب ان‌شالله قرار است نطقه آغاز مجموعه‌ای از تألیفات پیرامون تاریخ انقلاب اسلامی در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ و به یاری خدا فخت پایبی برای نگارش کتاب‌هایی درباره عملکرد سازمان مجاهدین خلق به عنوان مهم‌ترین سازمان ضد امنیتی در جمهوری اسلامی، درگیری‌های منطقه‌ای مانند کردستان و سیر رویدادهای سیاسی و امنیتی در سال ۱۳۶۰ به عنوان مهم‌ترین و بحرانی‌ترین سال تاریخ انقلاب اسلامی باشد.

■ **احمد رضا صدری**

حجت‌الاسلام والمسلمین حاج‌میرزا نجف‌آقازاده از روحانیون میرز تبریز و شاگردان شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی است.وی از منش سیاسی و اجتماعی آن بزرگ، خاطراتی شنیدنی دارد که شمه‌ای از آن را در گفت‌وشنودی که پیش رو را در یاد، بازگفته است.امید آنکه مقبول افتد.

■ ■ ■

با تشکر از جنابعالی به لحاظ شکر در این گفت و شنود، لطفاً در آغاز بفرمایید از چه دوره‌ای و چگونه با شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی آشنا شدید؟

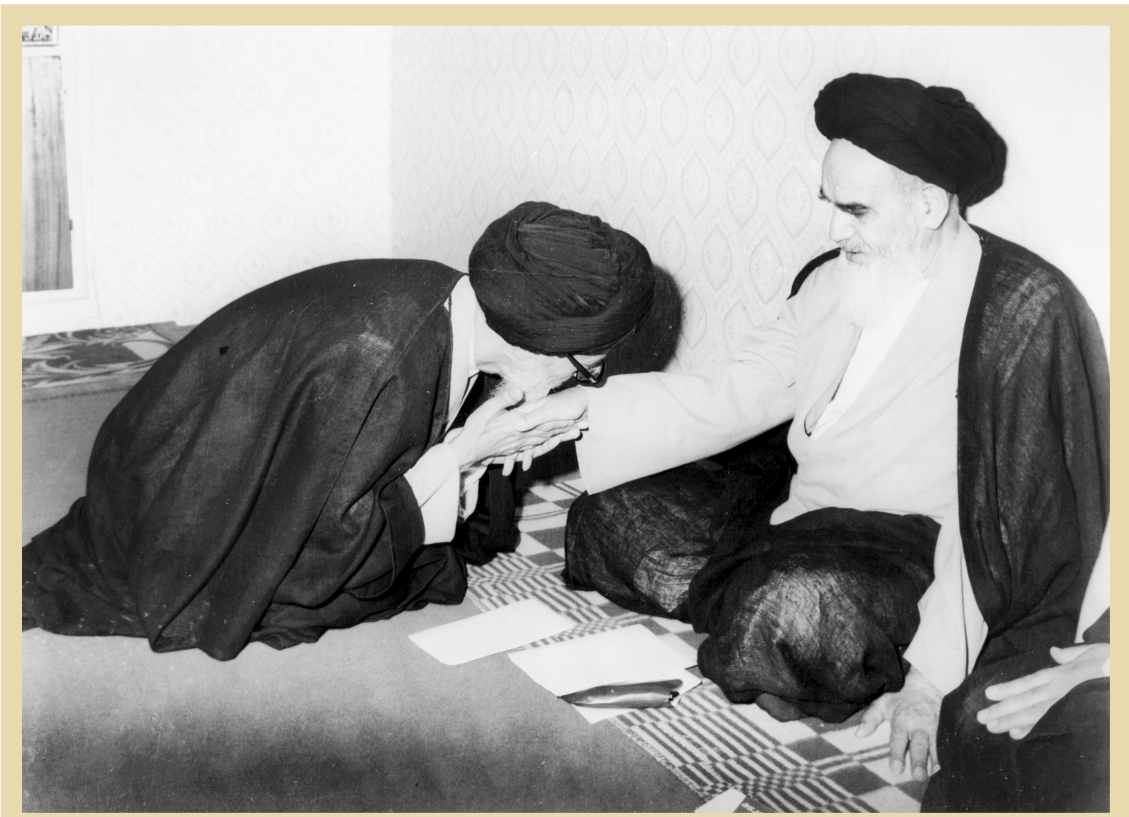
بسم الله الرحمن الرحیم.در سال ۴۲ با آغاز نهضت امام خمینی (ره) بیت شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی، مهم‌ترین پایگاه نهضت امام در تبریز شد. در سال ۴۳ که امام را تبعید کردند، در ماجرای مسجد اعظم قم، طرفداران آقای شریعتمداری به طرفداران امام اعتراض کردند که چرا اسم ایشان را می‌برد و اسم آقای شریعتمداری را نمی‌برد؟ عده‌ای را هم که در آن قضیه ضرب و شتم کردند، من به تبریز برگشتم و ماجرا را برای شهید قاضی طباطبایی بازگو کردم. پیش از آن هم ایشان را دورآور می‌شناختم، اما از نزدیک با ایشان آشنایی نداشتم. آن موقع بود که فهمیدم ایشان نماینده‌امام هستند و دیدگاه‌ومواضعشان بابقیه‌علمای آذربایجان فرق می‌کند. البته قبل از تبعید امام هم این تفاوت دیدگاه مشخص بود، اما با رفتن ایشان، کاملاً آشکار شد. از سال ۴۳ به بعد آشنایی ما با ایشان بیشتر و ریاضمان مصمیمی‌تر شدنم در طول این سال‌ها ریاضمان را با ایشان حفظ کردم و در قم به تحصیل ادامه دادم. تا سال ۵۰ که به تبریز برگشتم و در فضایی نهضت، هر کاری که از دستم برآمد انجام دادم تا سال ۵۶ که نهضت اسلامی امام فراگیر شد. یادم هست که،ایشان در سال ۴۷ علیه اسرائیل سخنرانی کرد که منجر به دستگیری و زندانی شدن ایشان شد.

از جایگاه و مکانت علمی ایشان کمتر صحبت می‌شود. حضر تعالی با توجه به اینکه شاگرد ایشان بودید،قاعدتاً در این باره اطلاعات بیشتری را در یاد، لذا به نکاتی درباره نَسْأَن علمی ایشان اشاره بفرمایید.

شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی بی‌تردید مجتهد مسلم و در موضوعات مختلف صاحب‌نظر بودند.ایشان از مراجع بزرگی چون آیت‌الله کاشف‌الغله،آیت‌الله حکیم،آیت‌الله خونی، آیت‌الله صدر و سایر آیات اجازات‌انجهد و روایتی داشتند، پاروقی‌های ایشان بر کتاب «انوارالنعمانیه»

حاریچ

کتب و کوفه ۸۸۴۹۸۴۹۹



۱۳۵۸ قم. دیدار شهید آیت‌الله سید محمد علی قاضی طباطبایی با امام خمینی

«جلوه‌هایی از منش سیاسی و اجتماعی شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی» در گفت‌وشنود با حجت‌الاسلام والمسلمین حاج‌میرزا نجف آقازاده

شهید قاضی انقلابی بود اما جلوی افراط‌رامی گرفت

می‌رفتیم. در آن دوران بر کتاب «مسالك الاقهار» مقدمه و پاروقی می‌نوشتند و همین کتاب را تدریس می‌کردند.

از دوران تحصیل در محضر ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

خطرات که فروانند، ولی خاطره‌ای که در ذهنم بسیار برجسته است، خاطره‌ای است مربوط به سال ۵۴ که قرار بود عده‌ای را یک هواپیمای اختصاصی به کربلا ببرند. یکی از طلاب در سر درس گفت: «آقا! ما را هم به کربلا دعوت کرده‌اند». شهید قاضی بسیار عصبانی شدند و گفتند: «با لشکر یزد زيارت امام حسين(ع) ممكن نيست!چه زيارتی؟»

با اوج‌گیری مبارزات در سال‌های ۵۶ و ۵۷، شهید آیت‌الله قاضی نقش بسیار برجسته‌ای پیدا کردند. از آن روز‌ها بر ابرمان بگویید.

همینطور است. در جریان اوج‌گیری مبارزات مردمی، ایشان در دفاع نقش امام را در تبریز ایفا کردند. هنگامی که در سال ۵۷اعتصابات تبریز با اعتصابات صنف کفاش‌ها شروع شد ایشان از کفاشان عمده و بزرگ خواستند یا کمک‌ها کفاشان خرد،نگذارند که آنها دچار مضیق‌های مختلف باشند و اعتصاب شکسته شود. همچنین به کارگران و کارمندان اعتصابی کمک می‌کردند. در آن ایام همه بازاری‌ها، دانشجویان و اقشار مختلف مردم و حتی ارتش هم از ایشان خط می‌گرفتند. شهید قاضی در بین اقشار مختلف افرادی را داشتند که برایشان خبر می‌آوردند. جلساتی هم تشکیل می‌شد سخنرانان مختلف به روشنگری می‌پرداختند.

سخنرانان چه کسانی بودند؟ مدتی بنده سخنرانی می‌کردم، مدتی هم آقای ناصرزاده بعد از قم سخنران دعوت کردیم، از جمله آقای معاذیحوا. قبل از اینکه این جلسات تشکیل شود، شهید قاضی جلسه‌ای گذاشتند و ما را توجیه کردند که چه باید بکنیم.

برنامه‌شان چه بود؟

یک گروه ۲۵ نفری فعال بودیم که با سران نیروهای انقلابی ارتباط داشتیم و ما هم به شهید قاضی مرتب بودیم. آن روز ایشان فرمودند: سران را هم دعوت کنید بیایند و فرمودند که از حالا به بعد باید طوری عمل کنیم که همه مردم دنیا متوجه بشوند که ملت ایران از سلطنت بیزار است و می‌خواهد بساط سلطنت را از این مملکت جمع کند. در بین این گروه دانشجویان فعالی حضور داشتند که بسیاری از آنها در جریان انقلاب و دفاع مقدس شهید شدند. آنها به شهید قاضی گفتند: وقتی برای جمع شدن مردم در مسجد اعلامیه دادید



در جریان اوج‌گیری مبارزات مردمی، ایشان در واقع نقش امام را در تبریز ایفا می‌کردند. هنگامی که در سال ۵۷اعتصابات تبریز با اعتصابات صنف کفاش‌ها شروع شدند، ایشان از کفاشان عمده و بزرگ خواستند با کمک به کفاشان خرد، نگذارند که آنها دچار مضیق‌ه بشوند و اعتصاب شکسته شود. همچنین به کارگران و کارمندان اعتصابی کمک می‌کردند.

در آن ایام همه بازاری‌ها، دانشجویان و اقشار مختلف مردم و حتی ارتش هم از ایشان خط می‌گرفتند

و رژیم نیروهایش را متوجه مسجد کرد، ما هم در پنج نقطه شهر، با کوکتل مولوتف، کارمان را شروع می‌کنیم و مراکز فساد را به آتش می‌کشیم!اعلامیه داده شد که مردم به مسجد قزلی بیایند. قرار شد که مردم در ساعت ۲ در مسجد باشند و دانشجویان در ساعت۲/۵ کارشان را شروع کنند. ماأموران رژیم در مسجد قزلی را بستند و مانع از ورود مردم به مسجد شدند. شهید تجلی به حق شناس، رئیس شهرداری وقت اعتراض کرد و سربازها او را با تیر زدند. مردم جنازه شهید تجلی را روی دوش گرفتند و راه افتادند. از آن طرف هم دانشجویان با کوکتل مولوتف،سینماها،ساختمان حزب‌رستاخیز ایشان بر کتاب «اللوامع الالهيه في المباحث الكلاميه» چنین برنامه‌ریزی وسیعی قطعاً باید به شکل دقیق صورت می‌گرفت که این کار در شب بلش در محضر شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی انجام و مراکز فاسد شهر به دست بچه‌های مبارز و حزب‌اللهی به آتش کشیده شدند. شهر تا ساعت ۱۱ شب در دست بچه‌ها بود. آن شب اسستانداران کربلیجان،آموده را مست پیدا می‌کنند و می‌گویند: چه نشست‌های که شهر از دست حکومت خارج شده!آموده‌بالفصله به ارتش دستور می‌دهد اوضاع را در دست بگیرد و باقیام مردمی مقابله کند. آن شب و روز ۱۳ شهید و ۱۲۰ مجروح دادیم.

شهید آیت‌الله قاضی این فرآیند را چگونه مدیریت کردند؟

فردای آن روز ایشان به ما دستور دادند که تک‌تک خانواده‌های شهدا و مجروحان را پیدا و از آنها دلجویی کنیم و در صورتی که نیاز داشتند باشند، به وضعیت معیشت آنها رسیدگی کنیم. آیت الله امام یادم نده بودند که برپود و به این افراد رسیدگی کنید. برخی هنوز در بیمارستان و عده‌ای هم در خانه‌هایشان بودند. ما رفتیم و به تک‌تک آنها سر زدیم. بعضی‌ها کمک‌ها را قبول کردند و برخی هم نپذیرفتند و فقط تشکر کردند.نکته درناک و عبرت‌آموز این است که وقتی خانواده‌ها می‌رفتند که جنازه شهدایشان را تحویل بگیرند، ماأموران می‌گفتند برود یک جعبه شیرینی و برای هر فشنگ هزار تومان بیاورید تا جنازه را تحویل بدهیم! خانواده‌ها هم به ناچار این کار را می‌کردند. ما هم از طرف آقای قاضی رفتیم و از آنها دلجویی کردیم.

اقدامات بعدی رژیم چه بود؟

ابتدا شایع کردند که اینها کمونیست‌ها و تودهای‌ها بودند که از آن نسوی مرز آمده‌اند و این کارها را انجام می‌دهند. آآموده را هم برداشتند و شفقت را که اجودان شخصی‌شاه بودبه جای او گذاشتند. در همان روز‌ها هویدا را هم برداشتند و آموزگار نخست‌وزیر شدند. قرار بود آموزگار را نیز بیایند و سخنرانی کنند.شهید قاضی گفتند:«بچه‌ها!جمع کنید» وقتی همه جمع شدند، ایشان پرسیدند: این بار جلطور می‌خواهید اوضاع را به هم بریزید؟»

عده‌ای گفتند سا کوکتل مولوتف. شهید قاضی گفتند:«اگر این کار را بکنید، اینها حمله می‌کنند و باز عده‌ای افرادی بی‌گناه کشته می‌شوند و این درست نیست». در این باره بحث زیادی شد. بالاخره یکی از بچه‌ها پیشنهاد جالبی داد و گفت:در تک خودمان تعدادی سنجاق ته‌گرد می‌گذاریم و داخل جلسه رژیم می‌رویم و این سنجاق‌ها را به ساواکی‌ها،وایستگان رژیم و خواین می‌زیم! آن روز همین که اسنادار خیرمقدم گفت، بچه‌ها این کار را کردند و جلسه به هم خورد و آموزگار نتوانست حرف بزند.

در آستانه پیروزی انقلاب چه فعالیت‌هایی صورت گرفت؟

حدود ۲۰ روز به پیروزی انقلاب مانده بود که شهید قاضی گفتند: «یکی از دوستان گفته بهتر است کمیته‌هایی را تشکیل بدهیم،مهم‌اگر رژیم‌متوجه شود که بچه‌ها را متشکل کرده‌ایم، می‌آید و بچه‌ها را دستگیر می‌کند». ما پیشنهاد دادیم که کمیته‌ها هر چه سریع‌تر به شکل مخفی تشکیل شوند، چون قطعاً روزی برای مبارزه، به گروه‌های مسلح نیاز پیدا می‌شود. شهید قاضی این فکر را پسندیدند و به من دستور دادند به کردستان بروم و اسلحه تهیه کنم. من هم رفتم و پنج قیضه یوزی تهیه کردم که خود کرده‌امند و تحویل‌مان دادند. یوزی‌ها نزد آیت‌الله قاضی بود و چند نفر از بچه‌ها هم آمادگی داشتند که اگر لازم شد یوزی‌ها را تحویل بگیرند و ماأمورتهای محوله را انجام بدهند. ما پیشنهاد کردیم که این اسلحه‌ها برای حفاظت از بیت شهید آیت‌الله قاضی استفاده شود. شهید قاضی بسیار مراقب بودند که تحت‌سوی انقلابی‌گری مبارزه با رژیم، کاری برخلاف احکام و موازین اسلامی انجام نشود. یکی از علمای تبریز به نام اشبح صادق مدرس مرحوم شده بود. ما تصمیم گرفتیم

جوان

تشییع جنازه ایشان را به یک حرکت عظیم مردمی تبدیل کنیم. ایشان چندان شناخته شده نبود و اگر در شرایط عادی فوت می‌شد، شاید یکصدم آن جمعیت هم برای تشییع نمی‌آمدند، اما اعلامیه دادیم و مردم را جمع کردیم. من به بچه‌ها گفتم: «مقابل سیده‌حمزه، تابوت را روی زمین بگذارید و سروصدا راه بیندازید که ماأموران رژیم نمی‌گذارند ما جنازه مجتهدمان را تشییع کنیم». بعد هم شلوغ کنند و اسلحه‌های پاسبان‌ها را بگیرند. خبر به آقای قاضی رسید و ایشان مرا احضار کردند و پرسیدند: «این چه کاری است؟ این بنده خدا کاری به این حرف‌ها نداشت و یک امام جماعت ساده بود». من گفتم: «زنداش که برای انقلاب اثر نداشت، دست کم بگذارید از جنازه‌اش برای انقلاب استفاده کنیم.» شهید قاضی فرمودند: «هکت حرمت به جنازه یک مسلمان تحت هیچ شرایطی جایز نیست، برپود و بساطی را که راه انداخته‌اید جمع کنید!»

یکی از رویدادهای خطرناک پس از پیروزی انقلاب، حمله ضد انقلاب به یادگان تبریز بود. از آن رویداد بر ابرمان بگویید.

بله، انقلاب که پیروز شد، خیر آوردند که ضد انقلاب به یادگان ریخته است. شهید قاضی طباطبایی به ما فرمودند: «برپود و ببینید قضیه‌ا از چه قرار است؟» من و آقای بنایی در معیت ایشان به یادگان رفتیم و ایشان گفتند: «به اسلحه‌ها دست نزنید و به حرف‌های منافقین هم گوش ندهید، الان یادگان دست خودمان است و من برایش فرمانده تعیین می‌کنم.» ایشان تیمسار ارزبلی را به جای بی‌آبادی که دستگیر شده بود،به عنوان فرمانده یادگان تعیین کردند. بعد هم بلافاصله دستور تشکیل دادگاه‌های نظامی را دادند و به بنده حکم ریاست دادگاه را ابلاغ کردند.خوشبختانه سرهنگ قلی‌زاده به محض اینکه احساس کرده بود ضد انقلاب به یادگان حمله خواهد کرد، دستور داده بود در مهمات‌خانه‌ها را-که اسلحه‌های مهمی در آنها بودند- مهر و موم کنند و منافقین نتوانستند آن اسلحه‌ها را ببرند و فقط ۳ و ۳ امتال آنها را برداشتند که بچه حزب‌اللهی‌ها، وسط راه از آنها گرفتند و به یادگان برگرداندند.

موضع‌گیری شهید آیت‌الله قاضی پس از پیروزی انقلاب نسبت به گروهک‌ها چه بود؟

نظام قبل از اعلام جنگ مسلحانه با گروهک‌ها مدارا کرد. شهید قاضی با خشونت مخالف بودند و لذا هر کسی که نزد ایشان می‌آمد،امان‌نامه می‌دادند. حتی وقتی خیر آوردند که مردم ساواکی‌ها را می‌کنند، فوراً به ما دستور دادند که برویم و ساواکی‌ها را از دست مردم بدیم بگیریم و بیاوریم. ما هم رفتیم و آنها را گرفتیم و داخل یک تاکسی بار انداختیم و نزد شهید قاضی آوردیم. ایشان ابتدا اجازه نمی‌دادند نسبت به کسی خشونت بشود. البته شهید قاضی نسبت به منافقین بدبین بودند می‌گفتند:«اینها امام را قبول ندارند، بنابراین باید مراقب باشیم که عمل خلافی انجام ندهند.»

ماجرای تنبیه برادرشان توسط ایشان چه بود؟

پس از پیروزی انقلاب، برادر ایشان مسئول کمیته مرکزی بود. بعد از یکسی دو ماه، مرا خواستند و ابلاغی را به من دادند که طبق آن ، من مسئول کمیته مرکزی بودم. بعد هم به من دستور دادند که برادرشان را دستگیر کنید و به منزل ایشان بفرستید! قاضی او را چنان کتک‌زده بودند که دستش شکسته بود.اشاید اگر کس دیگری تخلف می‌کرد او را اینقدر تنبیه نمی‌کردند، ولی چون خانواده خودشان بود، اینقدر سختگیری می‌کردند.

از برخورد شهید قاضی با منافقین و حزب خلق مسلمان چه خاطراتی دارید؟

من چند ماهی بود که رئیس کمیته مرکزی بودم که رجوعی به تبریز آمد و در استادیوم ورزشی سخنرانی کرد. من افرادی که بروند و عکس بگیرند تا ببینیم چه کسانی در اطراف او هستند. کمیته را که آوردند، دیدم چند تن از پاسداران کمیته خودمان محافظین او هستند.فورا آنها را اخراج کردم. آنها هم پیش شهید قاضی رفتند و از من شکایت کردند. من خدمت ایشان رفتم و عکس‌ها را به ایشان نشان دادم که فرمودند: «کار بسیار درستی کردی، ما آن روز‌ها آنها را نمی‌شناختم. قبل از انقلاب محمد و احمد حنیف‌نژاد را می‌شناختمیم که آده‌های بسدی نبودند، ولی بعدها تشخیص آنها سخت شد، به طوری که یکی از آنها که بعدها اعدام شد، در خانه خود آقای قاضی بود!» در مورد حزب خلق مسلمان، طرفداران آقای شریعتمداری دل‌خوشی از شهید قاضی طباطبایی نداشتند، چون ایشان از آقای شریعتمداری تمکین نمی‌کردند. شهید قاضی سنگر محکمی در برابر انحرافات بودند. گروه فرقان هم یک گروه انحرافی بود و به همین دلیل نسبت به شهید قاضی موضع تندمی داشت.

چرا برای شخصیت مهمی مثل ایشان حفاظت کافی تأمین نشد؟

روحیه خود ایشان اینطور بود که دوست نداشتند هر جا می‌روند، سه چهار تا پاسدار مسلح با خودشان ببرند. ما چندین بار پیشنهاد کردیم، ولی قبول نکردند. می‌گفتند: «این کار باعث می‌شود که بین ایشان و مردم فاصله بیفتد.»

کی و چگونه از شهادت ایشان با خبر شدید؟

من در مکه بودم و موقع برگشتن از مناخبر را شنیدم. همان شب مجلس شام غربیانی در ساختمان مفتی مکه برگزار کردیم-و جمعیت زیادی از آذری‌ها و فارسی زبان‌ها آمدند. آیت‌الله اسیدعبدالله شیرازی هم مجلسی گرفتند که جمعیت بسیار زیادی آمدند.